



فرآیند درک یک مفهوم

کلیدواژه‌ها: مفهوم، پدیده، فراگیر، تعامل با جهان خارج

مفهوم در قالب مجموعه‌ای از متغیرها

هر مفهوم را می‌توان «آرایه‌ای» از متغیرها یا اجزا در نظر گرفت که شناخت رابطه بین آن‌ها، زمینه‌ساز درک کیفی‌تر از وجوه مختلف مفهوم می‌گردد. آرایه‌های متفاوت از این متغیرها، چشم‌اندازهایی مختلف از یک مفهوم مشخص را ایجاد می‌کنند. هر یک از این چشم‌اندازها در تعامل با متغیرهای جهان خارج، منشأ پدیده‌هایی نو می‌گردند. پرسش اساسی در این زمینه: شیوه‌های شناخت سازوکارهایی است که براساس آن می‌توان رابطه بین متغیرهای تشکیل دهنده یک مفهوم را تشخیص داد.

مقدمه

درک مفهوم فرایندی است که عبور از آن نیازمند صبوری، دقت و آشنایی با اندیشه علمی است. کم‌حوصلگی و شتابزدگی در این مسیر باعث می‌شود نتوانیم با وجوه مختلف یک مفهوم آشنا گردیم. در واقع تنها به درکی محدود و ناقص از مفهوم دست یافته و عمق مفهوم از دید ما پنهان خواهد ماند. مسیرهای مختلفی برای درک یک مفهوم وجود دارد که هر کس با توجه به پیشینه‌اش از درک مفاهیم، مسیر خود را طراحی می‌نماید. پس انتظار نداشته باشیم افراد مختلف از یک مسیر به مفهومی مشخص، نزدیک شوند. اما با وجود تنوع در مسیرها و الگوهای درک یک مفهوم، می‌توان به اصولی جامع برای درک کیفی از مفهوم دست یافت. اصول علمی که با استفاده از آن‌ها می‌توان رابطه اجزای اصلی الگوی درک مفهوم را تشخیص داده و آن را راهنمای نزدیک شدن به لایه‌های درونی‌تر مفهوم قرار داد. انتخاب مسیر غلط و طراحی الگویی نامناسب برای درک مفهوم، باعث توقف ما در سطحی‌ترین لایه‌های مفهوم می‌گردد.

شناخت کنش متقابل بین متغیرهای جهان خارج و اجزای اصلی تشکیل دهنده مفهوم، زمینه‌ساز درک عمیق‌تر از جایگاه و رابطه بین این اجزا خواهد گردید. در چارچوب محدود که امکان دسترسی به متغیرهای جهان خارج را از بین می‌برد، نمی‌توان انتظار درکی گسترده و عمیق از مفاهیم علمی را داشت. به همین دلیل: هر قدر «محیط آموزشی» قلمروهایی گسترده‌تر از تعامل مفهوم با جهان خارج را مورد بحث قرار دهد و امکان کسب تجربه شخصی را در این قلمرو برای فراگیران فراهم سازد، مفهوم بیشتر درک می‌گردد.

شناخت یک مفهوم یا یک پدیده فرایندی پویاست که در محیطی ایستا و به دور از کنش متقابل با سایر پدیده‌های جهان امکان پذیر نیست

شناخت اجزای اصلی یک مفهوم در فرایند تعامل با جهان خارج

شناخت یک مفهوم یا یک پدیده، فرایندی پویاست که در محیطی ایستا و به دور از کنش متقابل با سایر پدیده‌های جهان خارج امکان پذیر نیست. برای تشخیص کیفی تر رابطه بین اجزای اصلی یک مفهوم، باید «مفهوم» در محیط‌های مختلف در تعامل با متغیرهای مختلف قرار گیرد. مفهوم از شرایط ایستای خود خارج شده، برای دستیابی به شرایط ترازمندی جدید باید «آرایه‌ای نو» از متغیرها به وجود آید. در این فرایند است که با شناخت گسترده‌تر از رفتار یک مفهوم در محیط‌های مختلف، به درک عمیق‌تری از آن دست خواهیم یافت. درک یک مفهوم در شرایط ایستا و بدون تعامل با محیط خارج، درکی سطحی در محدوده لایه‌های بیرونی آن است. درک گسترده مستلزم شناخت جنبه‌های مختلف و بخش‌های ظاهر نشده آن است. برای این منظور باید امکان تعامل مفهوم را با جهان خارج فراهم نمود.

محیط‌های آموزشی که «مفهوم» را در تنگنایی از محدودیت‌ها و در چارچوب بسته قرار می‌دهند، فرصت و امکان این تعامل را از بین می‌برند. در چنین محیطی است که درک مفهوم در همان محدوده چارچوب موجود باقی می‌ماند! «پنجره» به‌عنوان امکان تعامل با جهان خارج، هوای قابل تنفس را آنقدر محدود می‌کند که «مفهوم» در این فضا احساس دلتنگی و خفقان کرده و با تمام وجود خواستار خروج از این تنگنا می‌گردد.

ایجاد تغییر در متغیرهای جهان خارج

با ایجاد تغییر و جابه‌جایی در متغیرهای جهان خارج و قراردادن مفهوم در آرایه‌های جدید از این متغیرها، بخش‌های دست نخورده مفهوم نیز به عرصه تعامل وارد شده و درک ما از آن‌ها کیفی‌تر خواهد گردید. پس ضمن برداشتن چارچوب محدود کننده فضای تعامل مفهوم، آن را از شرایط ایستا خارج و در محیط تعاملی پویا قرار می‌دهیم. این فرایند یا در جهان خارج با متغیرهای واقعی اتفاق می‌افتد و یا در جهان مجازی با تصویری از متغیرهای واقعی، شبیه‌سازی می‌گردد. به‌عنوان مثال: در تحلیل سقوط آزاد یک توپ، نیروی گرانشی به‌عنوان متغیر خارجی و شتاب حاصل از

آن به‌عنوان متغیری وابسته یا داخلی بررسی می‌گردد. با ایجاد تغییر در متغیرهای خارجی یعنی نیروهای وارد بر توپ مانند مقاومت هوا، وزش باد، بارش باران و محاسبه شتاب حاصل در آن، رفتار توپ را در تعامل با متغیرهای جدید مورد بحث قرار می‌دهیم. در چنین شرایطی است که فراگیران، درک گسترده‌تری از مفاهیم: نیرو، شتاب و رابطه بین آن‌ها به‌دست می‌آورند.

برای درک عمیق‌تر یک مفهوم مشخص در قالب یک مسئله، باید از فراگیران بخواهیم مسئله را در شرایطی نامتعارف با متغیرهای جدید و تجربه نشده مورد بحث قرار دهند تحلیل مسئله با وارد کردن متغیرهای جدید باعث می‌گردد جنبه‌هایی دست‌نیافتنی از مفهوم، مورد بررسی قرار گرفته و درک کیفی از آن‌ها امکان پذیر شود.

خروج از «کلیشه‌ها» در فرایند درک مفهوم

درک مفهوم در یک محیط بسته و تنگناهای موجود، درکی کلیشه‌ای و محدود است. خروج از کلیشه‌ها مستلزم خارج کردن مفهوم از این محیط بسته و تنگناهای وابسته به آن است. «مفهوم» در این جهان متولد نشده که برای همیشه در این فضای بسته با شرایطی ایستا باقی بماند. هوایی را نفس بکشد که سرشار از اجزای نازیبای تکرار و کلیشه‌هاست.

اگر فراگیران باور کنند که «مفهوم» در خارج از محوطه‌های بسته و در تعامل با گستره‌ای از متغیرهای جهان خارج است که «پویا» می‌گردد، آنگاه راه‌های خروج از این تنگناها را خواهند یافت. با حذف این چارچوب و محدودیت هست که فاصله بین «مفهوم» و «فراگیران» در تعاملی پویا با یکدیگر، کاهش می‌یابد. کاهش این فاصله در امتداد خود باعث می‌شود فراگیر خود را در نزدیک‌ترین فاصله از مفهوم احساس کند و در نهایت با مفهوم «یکی» گردد!

این همه، نیازمند درک اهداف «یادگیری و درک مفاهیم» است. آشنایی با اهداف متناظر با «درک چرایی‌ها» است. معلم و فراگیرانی که «چرایی» درک مفاهیم را در راستای بالا بردن کیفیت زیستن انسان یافته باشند، «چگونگی‌های» رسیدن به آن‌را خواهند یافت! آنان با تجربه‌ای هوشمند خواهند آموخت که درک کیفی چرایی‌ها، روش‌های خروج از کلیشه‌ها در فرایند درک مفاهیم نشان خواهد داد. عرصه‌های متنوع زندگی و تعامل گسترده با

متغیرهای جهان خارج، نیازمند شناختی گسترده از مفاهیم مرتبط با زندگی کیفی است. این شناخت گسترده، تنها در خارج از مسیرهای کلیشه‌ای، قابل دست یافتن خواهد بود.

«تفکر ایستا» مانعی اساسی در مسیر درک مفاهیم

«اندیشه ایستا» با هرگونه «تغییر» و هر تعاملی که انسان را با شرایط جدید و متغیرهای تجربه نشده درگیر سازد، مخالفت می‌کند! این مخالفت را در قالب‌هایی مختلف از «تغییرگریزی» نشان داده و به همان درک محدود و ایستا از لایه‌های سطحی یک مفهوم اکتفا می‌کند. تفکر ایستا، فرصت «تجربه‌های جدید» برای درک عمیق‌تر مفهوم را از خود و دیگران می‌گیرد! او درک خود را از جهان و مفاهیم وابسته به آن، کامل و بدون نقص می‌داند. آنجا که از درک مفهوم عاجز و ناتوان باشد مشکل را در ناتوانی خود جست‌وجو نمی‌کند. او معتقد است که دیگران هم ناتوان از درک مفهوم هستند و با تعمیم غیراصولی ناتوانی خود به دیگران، ناتوانی خود را توجیه می‌کنند. او بارها در بررسی یک مسئله مشخص تنها از یک روش ایستا و کلیشه‌ای استفاده کرده و هیچ‌گاه برای خروج از این ایستایی تلاش نمی‌کند!

این تفکر، محیط یادگیری و درک مفاهیم را به تنگنایی مقید به نظمی ایستا تبدیل می‌کند که به فراگیران فرصت تجربه و اندیشه شخصی را نمی‌دهد. در این چارچوب محدود درک مفاهیم، پنجره‌ای ایجاد نمی‌کند که امکان تعامل با جهان خارج گسترش یابد. و به این صورت است که تفکر ایستا به‌عنوان مانعی اساسی در مقابل درک کیفی از مفاهیم ظاهر می‌گردد. همین درک و برداشت ایستا و محدود از مفاهیم، در جهان خارج می‌تواند منشأ گستره‌ای وسیع از آسیب‌ها گردد. چرا که در برخورد به انسان به عنوان مجموعه‌ای از اندیشه‌ها، باورها و عواطف، قادر به شناخت وجوه مختلف از شخصیت او نیست. درک محدود و ایستا باعث قضاوت‌های غیراصولی در مورد انسان‌ها و تمامی پدیده‌ها و رویدادهای جهان خارج می‌گردد.

فراگیر و لحظه «رها نمودن مفهوم»

فرایند درک مفهوم در محیط یادگیری همچون سفری است که مسافران آن با همدلی و همراهی می‌توانند لحظات سفر و زیبایی‌های وابسته به آن را احساس کرده، به آرامش و رضایت‌مندی برسند. ناهماهنگی بین اجزا در این مسیر



برای درک عمیق‌تر یک مفهوم مشخص در قالب یک مسئله، باید

از فراگیران بخواهیم مسئله را در شرایطی نامتعارف با متغیرهای

جدید و تجربه نشده مورد بحث قرار دهند

باعث می‌شود سفر از معنای واقعی خود دور شود. در فرایند درک مفهوم در محیط آموزشی، معلم تلاش می‌کند فاصله بین فراگیر و مفهوم را کاهش دهد. شتاب‌زدگی معلم و عدم درک درست از موقعیت فراگیر نسبت به مفهوم باعث به‌وجود آمدن ناهماهنگی بین اجزای مجموعه یادگیری می‌گردد. معلم باید گام به گام در تعاملی فعال با فراگیر مراقب کیفیت همراهی او با مفهوم باشد تا زمینه‌های ناهماهنگی او با مفهوم را تشخیص دهد.

ناماهنگی می‌تواند خود را در قالب «رها نمودن مفهوم» به وسیله فراگیر نشان دهد. پس باید مراقب شکل‌گیری شرایطی بود که فراگیر را از مفهوم جدا می‌کند. هر قدر لحظه «رها نمودن مفهوم» زودتر اتفاق بیفتد، ناهماهنگی و فاصله فراگیر از مفهوم بیشتر و در نتیجه درک او سطحی و ناقص‌تر خواهد شد.

عوامل متعددی می‌توانند در فرا رسیدن «لحظه رها نمودن مفهوم» دخالت داشته باشند: عدم شناخت ضرورت

عرصه‌های متنوع زندگی و تعامل گسترده با متغیرهای جهان خارج، نیازمند شناختی گسترده از مفاهیم مرتبط با زندگی کیفی است. این شناخت گسترده، تنها در خارج از مسیرهای کلیشه‌ای، قابل دست یافتن خواهد بود

الگوهای مختلفی برای درک مفهوم طراحی می‌گردد. معلم صبور تلاش می‌کند اجزای دور شدن از مفهوم را در الگوی فراگیر تشخیص داده، او را صبورانه راهنمایی و همراهی نماید تا الگوی خود را تصحیح کرده و در مسیر منطقی درک کیفی مفهوم قرار گیرد.

قلمروهای درک یک مفهوم

هر مفهوم علمی در گستره‌ای از قلمروها حضور داشته و می‌تواند منشأ تعاملی کیفی با جهان خارج گردیده و چشم‌اندازهایی متفاوت از پدیده‌ها و رویدادها ایجاد نماید. شناخت این قلمروها در راستای درک عمیق و کیفی از مفاهیم، دارای اهمیت اساسی است که با حضور در این قلمروها و یا شبیه‌سازی کیفیت تعامل مفهوم با آن‌ها امکان‌پذیر می‌گردد. پس نمی‌توان تنها با بر شمردن قلمروهای کاربرد یک مفهوم، به کیفیت حضور آن در جهانی با گستره‌ای از متغیرها پی برد. به بیان دیگر در فرایند درک مفهوم نمی‌توان «مفهوم» را جدا از «کاربردهای آن» مورد بحث قرار داد.

فراگیر در فضایی کیفی از یادگیری و درک مفهوم، با جغرافیا و فرایند شکل‌گیری یک مفهوم آشنا می‌گردد. می‌آموزد که مفاهیم علمی، حاصل تعاملی کیفی بین اندیشه و جهانی شامل گستره‌ای از متغیرهاست. از این منظر برای درک مفهوم باید توانایی تعمیم اصول و قانون‌های علمی و یافتن قلمروهای کاربرد آن‌ها را آموزش دید. ذهن خلاق در فرایند جست‌وجو برای یافتن قلمروهای جدید از کاربردهای یک مفهوم است که درک کیفی تری از آن به‌دست می‌آورد. اندیشه خلاق، درک کیفی از مفاهیم را به‌عنوان سازوکاری راه‌گشا در عبور از موانع موجود در ساختن اجزای زندگی کیفی، می‌پذیرد. این‌گونه است که یک مفهوم از دفتر و کتاب و کلاس درس، گام به جهان خارج و تعامل با گستره‌ای از متغیرها می‌گذارد و به هویتی پویا و امتداد یافتنی در زندگی، تبدیل می‌گردد. فاصله بین فراگیر و مفهوم و همچنین مفهوم و زندگی آنقدر کاهش می‌یابد که نمی‌توان بین: فراگیر، مفهوم و زندگی، فاصله‌ای تشخیص داد! محیط یادگیری و درک مفاهیم علمی از چارچوب محدود به کلاس، به گستره‌ای به وسعت تمامی جغرافیای زیستن انسان‌ها تبدیل می‌گردد. «زمانی خاص» برای یادگیری و درک مفاهیم تعریف نمی‌شود، و «هر لحظه» با نگرشی هوشمندانه به «زمانی» برای درک مفاهیم تبدیل خواهد شد.

درک مفاهیم به‌عنوان ساز و کاری اساسی در دست یافتن به زندگی کیفی در جهان امروز و فردا، نبود پیشینه‌ای از تلاش خستگی‌ناپذیر در فرایند درک مفاهیم، عدم درک صحیح از رابطه بین اجزای تشکیل دهنده مفهوم و چگونگی وحدت یافتگی آن‌ها، ناتوانی در تشخیص مسیرهای مناسب‌تر برای طراحی فرایند درک مفاهیم ...

در مسیری که فراگیر مفهوم را رها می‌کند، می‌توان نشانه‌های جداسدن را در واکنش‌های مختلف او مشاهده کرد. معلم علاقه‌مند با نگاهی دقیق به این نشانه‌ها می‌تواند ناهماهنگ شدن او را با فرایند درک مفهوم تشخیص داده و برای فراخوانی مجدد او به این مسیر، از تمامی امکانات استفاده کند. نامهربانی معلم در مواجه شدن با لحظات جدا شدن فراگیر از مفهوم، می‌تواند زمینه‌ساز افزایش فاصله او از مفهوم گردد.

صبوری و حوصله در فرایند درک مفهوم

درک مفهوم پیش از آنکه اتفاقی هیجانی و کوتاه مدت باشد، فرایندی است که نیازمند طراحی و ساختن الگوی مناسب برای درک مفهوم، داشتن صبوری، حوصله و پذیرش رنج حاصل از دشواری‌های این مسیر است. رفتار هیجانی و شتاب‌زدگی در مسیر درک مفاهیم، بستر ورود آسیب‌ها را فراهم کرده و باعث درک محدود و سطحی از مفهوم می‌شود.

یکی از مهم‌ترین نشانه‌های صبوری در فرایند درک مفاهیم، ایجاد فرصت برای شناخت «قلمروهای کاربرد یک مفهوم» در دنیای واقعی است. فرصت‌هایی که فراگیر بتواند مفهوم را در فضایی بسیار گسترده‌تر از چهار دیواری کلاس درس و در تعامل با متغیرهای جهان خارج تجربه کرده، ضمن شناخت قانون‌های ناظر بر این تعامل، اجزای آشکار نشده مفهوم را بهتر بشناسد. ایجاد فرصت باید با نگاهی مهربان و هوشمندانه همراه باشد، نگاهی که فرصت حضور در فضای تعامل مفهوم با جهان خارج را به محیطی هوشمند تبدیل می‌کند. به فراگیر فرصت می‌دهد الگوی یادگیری و درک مفهوم خود را بسازد. نباید فراموش کرد که